



گویش خوئینی

محمد حسن دوست (عضو هیئت علمی فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

خوئین روستایی است در جنوب غربی زنجان. برای رسیدن به آنجا، باید جاده اصلی زنجان به بیجار را طی کرد و در کیلومتر هفتادوپنج، به سمت شمال، وارد یک جاده فرعی آسفالته شد. مقصد نهایی این جاده، که پنج کیلومتر طول دارد، روستایی است بسیار زیبا در دره‌ای محصور از درختان جنگلی به‌ویژه گردو، به نام خوئین.

ساکنان این روستا، گویشوران یکی از گویش‌های کهن ایرانی بوده‌اند؛ این گویش، که آن را باید خوئینی خواند، با دیگر گویش‌های کهن آذربایجان مربوط و از جمله گویش‌های آذری است. به علت مهاجرت ساکنان خوئین و نفوذ زبان‌های فارسی و ترکی، این گویش متأسفانه رو به نابودی نهاده است. تا آنجا که نگارنده مطلع است، تنها اطلاعاتی که پیش از این درباره این گویش، مستقلاً ارائه شده، یکی مقاله‌ای است از احسان یارشاطر (۲۰۰۳)، با عنوان «گویش خوئینی»، که به مباحث دستوری این گویش پرداخته، و دیگری مقاله‌ای است کوتاه از منوچهر ستوده (۱۳۳۷)، با عنوان «خوئینی یکی از لهجه‌های آذری»، شامل یک‌صدوپنجاه و اندی واژه و یک ترانه، که در جلد ششم فرهنگ ایران‌زمین، به چاپ رسیده است. مقاله یادشده، حاصل زحمت احمد قنات‌آبادی است که به‌هنگام عزیمت بدان

صفحات، به گردآوری این لغات اقدام کرده‌اند.

شوق آشنایی با این گویش و گردآوری لغات آن، مرا بر آن داشت تا همراه با دوست و هم‌سفر دانشمندم، آقای فرهاد طاهری، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، بدان روستا سفر کنم. روز جمعه، هفدهم مهرماه سال ۱۳۹۴ رو به سوی روستای خوئین نهادیم. یافتن گویشور خوئینی، در روستایی که همه ساکنان آن را ترک‌زبانان تشکیل می‌دادند، کار چندان دشواری نبود. با پرس‌وجو، پیرمرد هشتاد و دو ساله‌ای را به من معرفی کردند که ظاهراً تنها کسی بود که می‌توانست مرا در مقصودم یاری کند.

آقای مرتضی سلیمانی که سواد اندک، اما اشعاری بسیار از شاعران متقدم فارسی‌زبان، و نیز اشعاری فراوان از دیوان ترکی شهریار از برداشتند، با آغوش باز ما را پذیرفتند و در مدت دوسه ساعتی که در منزلشان بودیم با گشاده‌روی و بردباری و علاقه، که لازمه چنین نشست‌هایی است، به سؤالاتم پاسخ دادند؛ یادآور می‌شوم به گفته آقای سلیمانی، بسیاری از ساکنان روستای خوئین، در سال‌های اخیر، به شهرها و روستاهای مجاور مهاجرت کرده‌اند؛ آقای سلیمانی پیشنهاد کردند اگر فرصتی دست داد، به روستای سفیدکمر، از روستاهای نزدیک خوئین، که مهاجران خوئینی زیادی را پذیرفته نیز سفر کنم تا با عده بیشتری از گویشوران خوئینی آشنا شوم؛ این فرصت تاکنون متأسفانه دست نداده است.

آنچه از این ملاقات کوتاه حاصل شد، نشان می‌دهد در این گویش از *irgānīo*، که ویژگی بسیاری از گویش‌های ایرانی نو غربی است، خبری نیست. جنس دستوری نیز، که از خصوصیات گویش‌های این ناحیه است، از میان رفته؛ اما وجود کلماتی نظیر *kārda* و *pašma** که زمانی ظاهراً به شکل **kārda* و **pašma** تلفظ می‌شده و به لحاظ جنس دستوری، مؤنث به‌شمار می‌آمده‌اند، نشان می‌دهد زمانی جنس دستوری در این گویش وجود داشته است. نمونه‌هایی که از افعال این گویش، در مقاله ستوده آمده نیز، علی‌رغم ابهاماتی که در آن هست، بسیار جالب است و بررسی اختصاصی آن، زمانی دیگر، می‌طلبد. اینک برخی خصوصیات آوایی گویش خوئینی، که پیوستگی آن را با گویش‌های ایرانی

شمال غربی، نمایان می‌سازد، بررسی، و سپس فهرستی از لغات گردآورده این گویش را ارائه خواهم کرد. برای استفاده خوانندگان و علاقه‌مندان به مباحث گویشی، در این فهرست، لغات گویش خونینی را، که در مقاله ستوده آمده است نیز، آورده‌ام. لغات مقاله یادشده را، با علامت * مشخص کرده‌ام؛ ضمن آنکه باید یادآور شوم برخی از کلماتی که من ضبط کرده‌ام، با ضبط همین کلمات در مقاله مذکور، اندکی متفاوت است.

تحوّل واج ایرانی باستانی *s (> *ts > *k̂) به s؛ نظیر sæg «سنگ» (> *asanga-).
 تحوّل واج ایرانی باستانی *z (> *dz > *ġ[h]) به z؛ نظیر zāmā «داماد» (> *zāmātar-) و az «من» (> *azam-).

تحوّل خوشه واجی ایرانی باستانی *sp (> *tsw > *kŵ) به s.b؛ نظیر səba «سگ» (> *spaka-)، و səbi «سفید» (> *spaita-).

تحوّل خوشه واجی ایرانی باستانی *dv- به b؛ نظیر bar «در، درب» (> *dvar-).
 تحوّل خوشه واجی ایرانی باستانی *θr (از طریق *hr)، به r؛ نظیر a:r(-ga) «آسیاب» (> *arθra-).

تحوّل واج ایرانی باستان *j به ž؛ نظیر vo-žan «بادزن» (> *vāta-jana-)، و žanek «زن» (> *janaka-).

تحوّل خوشه واجی ایرانی باستانی *fr- (از طریق *hr)، به r؛ نظیر a:rā «فردا» (> *fratāka- > *ahrā-).

تحوّل خوشه واجی ایرانی باستانی *xt به t؛ نظیر dærtəg «دختر» (> *duxtra-).
 patare «پخته» (> *paxta-)، و āmotare «یادداده، آموخته» (> *ā-muxta).

از نکات جالب، تحوّل *hv- ایرانی باستان به xw- در این گویش است (این واج در لغاتی نظیر خواهر و خوردن، در فارسی کهن، واو معدوله خوانده می‌شده است)؛ نظیر xwarāg «گرسنه» (مشتق از hvar- «خوردن»)، و xwārš «خورشید» (> *hvar-xšaita-).

abr* : ابرو.	bar : در، درب.
a:g [ag*] : تخم مرغ.	ba:ra [bara*] : بیل.
a:gə-kara karg : مُرغ کُرچ.	berem beste* : گریه کرده.
alang : شاخه.	bəra [bero*] : برادر.
albor : الک، غربال.	bəraḿbæg : گریه.
alo-kalog : کلاغ جاره.	bəz : بُز.
āmotare* : یاد داده.	bəzla : بُزغاله.
andami* : سردی.	bi : به (میوه معروف).
ang : زنبور (قس فارسی: انگبین).	bāšəma [bolšema*] : بالش، مَتکا.
angəla [angela*] : بازو.	bonja : عروسک.
angəla [angela*] : آستین.	brav : (؟) ابرو.
anguin [angun*] : عسل.	bun* : باد.
anguna-ang : زنبور عسل.	čakčaku : دارکوب.
angür : انگور.	čāl : چاه.
angušta* : انگشت.	čapalāq : سیلی، چک.
angušta-vələg : انگشتانه.	čaxu : چاقو.
ankešde* : دیده.	čel* : چهل.
anšte* : نشسته.	čey* : پستان.
a:rā : فردا (> *fratāka*).	čəkka : قطره، چگه.
araz : بهمَن.	čərow : چراغ.
a:rga [arga*] : آسیاب.	či* : چیز.
argāte* : خریده.	čona : چانه.
a:rgavān [argavān*] : آسیابان.	čuār [čuvor*] : چهار.
arkuste : زده.	čuvordeh* : چهارده.
arz : اشک (قس فارسی: اژس).	dabent : باقلا.
asta : استخوان؛ هسته میوه.	dada : پدر.
avr : ابر.	dajestare* : درد می‌کند.
az : من (ضمیر شخصی).	dakāy* : پوشیدن.

جارو: ge:zəg	دهان: [dan*] da:n
چشم: [gelek*] gələg	دهان‌دَرّه: da:na-gəlarzəg
پلکِ چشم: gələg-sar	دندان: dandon*
قطره، چکّه: gəlla	درخت: dar*
گره: gərra	بختک، کابوس: daruta
قارچ: göbalag	سوزن، درزن: darzan
ارزن: guars*	دست: das*
گوساله: gugula	نخ، رشته (قس فارسی: دسه): dassa
چانهٔ خمیر، گنده: gunda	دَه: [deh*] da
گوش: guš*	دو: [dev*] dəv
گوش کردن: guš aršāy*	داس، دهره: dəmmajin
گوشت: gužd*	دختر: [deltek*] dərtəg
هفت: haft*	صورت: dim*
هفتاد: haftād*	دوغ: du
هَوو: hama-vayg	دُنب، دُم: düməg
هشت: hast*	منقار: dumdug
هشتاد: haštād*	دوازده: duvānzdeh*
هاون: havang	دیوار: duwār
هفده: havdeh*	نوشیده: ente*
هجده: haždeh*	کلید: everəg
هزار: hezār*	رعدوبرق: foru
سکسکه: hoqqotu	برق می‌زند: foru damestare*
بیوه: iva	گپ زدن: gab kāy*
هیزم: izəmə	گندم: [gandem*] ga:ndəm
قبا: jeba*	جوراب: [gerāva*] gərava
کلاغ: kalāg	گردو: gerdekān
خریزه: kālōk*	قفا: gery*
عنکبوت، تارِ عنکبوت: karatanəg	جو: [gev*] ge:v

کارد: kārda	[leng*] læng: لِنگ.
kāreste*: کاشته.	længəm-bən: کفِ پا.
karg*: مرغ.	lif*: لحاف.
kargəlān: مُرغدانی.	londi: گهواره.
kargli: فضلهٔ مُرغ.	lovosg [lovusk*]: روباه.
kejerek*: خنید.	malaka: قاشق.
ke:lig [kelek*]: گریه.	maqār: غار.
kella: سَر.	ma:ra [mara*]: موش.
keridāre: کشیده.	marjig [maljik*]: گنجشک.
key: خانه.	marz*: مگذار! (قس فارسی: مَهَل!).
kəfa: کپک.	mego*: ماده‌گاو.
kəft: تاب (وسیلهٔ بازی).	merd*: مرد.
kəl: دوربین، لوچ (قس فارسی: کُل «ناقص»)	merd: شوهر.
klu*: کلوخ (؟)	məjjig: مُژه.
ko*: سبزی.	mərɾa: فاله.
koftar: کبوتر.	məzɡ: مغز.
kosa*: کاسه.	mijik [mijek*]: عدس.
kössəx: لاک‌پشت (قس فارسی: کَشَف)	mru (؟): امروز.
kovo bedāre*: سبز شده.	mšav (؟): امشب.
küg: کدو.	mu*: مو.
kuja: دگمه (قس فارسی: کُج).	mulmulak: مارمولک.
kulāg: کلاه.	murjona: مورچه.
kulasang: فلاخن.	mušt: مُشت.
kul-zuwān: زبانِ کوچک.	muštəg: کفِ دست.
kušdeg*: کمر بند (قس فارسی: کُشتی «زُنار»).	muza*: مگس.
kuwakun: سرفه.	na [nah*]: نُه.
lavāš-bənd: زَفیده.	nana: مادر.
lavənj: لب.	na:ngu [nangu*]: ناخن.

pe:r: پهن، تپاله.	na:ngu: نیشگون.
pero: پس فردا.	navad*: نود.
pəspəsa: جُعل، گوگال.	navesta*: گردش کرده.
pil(l)ə: بزرگ.	[neyah*] niya: نخود.
pil(l)ə-bābā: پدر بزرگ.	nezdeh*: نوزده.
pil(l)ə-nana: مادر بزرگ.	nək: سقفِ دهان، کام (قس فارسی: ناک، نگ)
piorjig: آروغ.	nowča: ناودان.
pizah*: شکم.	noya: [noyah*]: ناف.
pošna: پاشنه.	nozi*: خوب است.
puanzdeh*: پانزده.	odey*: فروختن.
pusta: [pustah*]: پوست.	odoni*: آبادی، ده.
qarušg: [qarušk*]: خرگوش.	olenc: خاکستر.
qoresg: [gorusk*]: خروس.	ome*: آمده.
qa:za: جُلبک، جُلب وزغ.	ostən: آهن.
qazqān: دیگ.	ošima*: ماه (قس فارسی: آیشم).
qazqonə-bən: ته‌دیگ.	otaš*: آتش.
rāhati: قیف.	ow: آب.
raz: باغ.	owu-malaka: بچه قورباغه.
rəvəg: [revek*]: روده.	oynakā: آینه.
rišta: ریسمان، طناب.	pālān-duz: کفشدوزک.
roba*: زود باش!	pari: پرویز.
ruwan: [rovan*]: روغن.	parvona: پروانه.
sāgəna: [sāgene*]: سایه.	pašma: پشم.
say*: صد.	patare*: پخته.
se*: سه.	pawjār: کفش.
sebeze*: پدرسگ [دشنام].	pelpel: فلفل.
se:f: [sef*]: سیب.	penj*: پنج.
se:l: سطل.	penjo*: پنجاه.

tergarg: تگرگ.	setora*: ستاره.
tergasta*: تگرگ.	[seba*]: سب. سبگ.
tərš: ترش.	səba-kutəg: توله سبگ.
tig: خار، تیغ.	səbi: سفید.
trašta (?): تیشه.	səbi-jigar: شش.
tuzunbala: مثانه.	səg: سبگ.
[ulle*]: یلگ.	si*: سی.
uštəg: صغیر، سوت.	simyal*: سبیل.
valg*: برگ.	sinzdeh*: سبزه.
valu*: ادرار.	siyā: سیاه.
[var*]: برف.	siyā-jigar: بگ.
vara: بره.	šalvor*: شلوار.
vararne: کرده، انجام داده.	šana: شانه بوجاری.
varg*: بگ.	šāq: شاخ.
[venek*]: بینی.	šast: شصت.
vənəg-xulə: سوراخ بینی.	[šiš*]: شش.
vəngə-ow: آب بینی.	[šeg*]: پیراهن.
[veyg*]: عروس.	še'e: رفته.
veyva*: عروسی.	šet*: شیر.
vəg: بگ.	[šemji*]: شمش.
vəjja: بگ.	[šonah*]: شانه، کتف.
vəl: شکوفه؛ گل.	šonavi: الک، غربال.
vinde*: دیده.	šuanzdeh*: شانزده.
vist*: بیست.	ta:l: تلخ.
volum: ولرم.	taššig: تشنه.
voron*: باران.	tavil*: پیشانی (قس فارسی: تویل).
vo:ša: خوشه.	terāki*: تاریکی.
voti*: بلند شد.	terfang*: تفنگ.

xwarāg: گرسنه.	voʒan: بادزن.
[xoārš*] xwārš: خورشید.	xāli*: قالی.
yānzdeh*: یازده.	xālu*: لباس.
zāmā*: داماد.	xarānəg: تاقچه.
zande*: زائیده.	xendekār*: هندوانه.
zarāj: کبک.	xerxera: سیبِ آدم.
zeyla*: پسر.	xərtxərt: غضروف.
zəgəl: زالو.	[xwande =] xoande*: خوانده.
zir: دیروز.	[xwāy =] xoāy*: خوردن.
[zonek*] zānəg: زانو.	[xo*] xow: خواهر.
[zuvon*] zuwān: زبان.	xok*: خاک.
zane*: زن.	xotte*: خوابید.
zang: زنگار.	xulə: سوراخ.
zazəg: تشی، ژوزه.	xurdəg: بچه.
že:g: آغوز، فله.	xuwa: پارو (قس فارسی: خویه «پارو»)

منابع

ستوده، منوچهر، ۱۳۳۷، «خوئینی یکی از لهجه‌های آذری»، فرهنگ ایران زمین، ج ۶، ص ۳۲۴-۳۲۷.
 Yarshater, E., 2003, "The Xo'ini Dialect", *Persica* 19, pp. 165-182.

